

اشاره

حج، تنها فصلی از تاریخ نیست که در برگ‌هایی از تقویم زمان و در قطعه‌ای از جغرافیای زمین فرجام پذیرد، یا در قالب‌های ظاهری آیین‌ها تعبیر و از پنجره نگاه‌های عادی تفسیر شود. در هزارتوی ژرف این عبادت، رازها، آرمان‌ها، خواست‌ها و سخن‌های بسیار نهفته است. این دو صفحه و این سطرهای کوتاه، راوی پارهای از این اسرار بلند است.

خلاصه داستان

می‌خواهند به قصد دیدار یار راهی دیار دوست شوند. بار سفر می‌بندند؛ با کوله‌باری از عشق، و رخت می‌بندند، از دنیا. برای آن که محرم حرمش شوند، مُحرم می‌شوند. دل را به معرفت عرفات می‌برند و غفران حق را می‌جویند. در صلابت مشعر، آیات قیامت را به نظاره می‌ایستند و در منا، آرزوهای خود را از خدا می‌طلبند. سپس با سنگ‌ریزه‌های برائت، بت‌های درون و برون را می‌کنند و می‌کوشند که به سمت صفای دل و به سوی سعی در تقوا بروند. آنان می‌آموزند که در پرتگاه‌های تردید، هوس‌های پوچ را قربانی کنند. حاجیان به شهر پیامبر(ص) هم می‌روند تا زلال وحی را در ضریح قدسی‌ترین انسان استشمام نمایند و رنج غریب قربت بقیع را باور کنند.

نیت

ز هاتف غیبم رسید مژده به گوش
چو قرب در طلبی در صفای نیت کوش
هر که قصد این حرم دارد و زیارت این حرم، باید که زلال باشد مثل زمزمی که در صفای هاجر و اسماعیل جوشید. جنس ریا در بازار دلدادگی بی‌مشرتی است. این‌جا هر که نقد اخلاص بیاورد، کالای عبودیت می‌برد چرا که بنده یقین، حضرت علی(ع) فرمود «اعمال انسان میوه‌های نیت اوست». اگر در کشت درخت، نهال سالم باشد، درخت به میوه‌ای نیکو ثمر می‌دهد و اگر ناسالم، رنج آب و آفتاب و باغبان بیهوده است. در حج هم باید که قلب سالم به پیشگاه خدا بیاوری.

میقات

میقات، اولین منزلگاه حضور در حرم است. در این‌جا سیر از خود تا خدا آغاز می‌شود. در میقات، دل‌ها می‌ایستند تا برای شرف‌یابی به محضر معبود لباس سفید و ساده بندگی بپوشند؛ لباسی بی‌هیچ گره، بی‌هیچ تشخیص، انگار این‌جا مرز است نه از جنس جغرافیا، یک فاصله است نه فاصله میان خشکی‌های دور افتاده از یکدیگر، این‌جا مرز درنگ است بر آن‌چه بوده‌ای بر آن‌چه باید باشی بر آن‌چه باید پشت‌سر بگذاری، بر آن‌چه باید پیش‌رو برداری. میقات، تو را به وقت معلوم که دیر یا زود می‌رسد هشدار می‌دهد. این‌جا خود لباس می‌پوشی و آن‌جا لباست می‌پوشانند، و این دو لباس چه قدر شبیه است؛ هر دو سپید،

ندوخته، بی‌هیچ آرایش، آن‌جا مرگی بی‌اختیار است و این‌جا خود باید مرگ را اختیار کنی.

احرام

دو پارچه ندوخته، تکه‌ای بر دوش، تکه‌ای بر کمر، سپید و بی‌طرح؛ این لباس خشوع و خاکساری است؛ لباس احترام به حرم، لباس دوری از لُهو و لعب، لباس شوق دیدار، لباس تعظیم در برابر خدا و امتحانی است در بردباری. این لباس فقط داستان ساده حرمت و احترام نیست، لباس هجرت است به خویشتن گمشده‌ای که آن را در فخرفروشی و ریا و مال و منال بدرود گفتیم و این‌گونه است که باید همه نشانه‌های کبر و هر چه رنگ و ریاست دور بریزیم و در محشر خلق گم شویم.

حجرالاسود

حجرالاسود یک سمبل است؛ یک نماد دست بیعت خداست با بندگان و محل میثاق آنان. طواف از این سنگ بهشتی آغاز می‌شود و چه زیبا رمزی است این شروع طواف. این سنگ سیاه ساده رازها و اسرار نهفته بسیار دارد. اول آن‌که بدون تراش و خالی از هر دست‌کاری و تصرف است تا به بت‌ها و ساخته‌های دست بشر شبیه نباشد. سیاه است با حجمی متوسط و عادی، تا دیده و اندیشه به آن توجهی نداشته باشد. خداوند آن را از جنس یاقوت و زمرد و قرار نداد تا ثروتمندان و اشراف بر داشتن سنگی از جنس آن بر دیگر مردمان افتخار نکنند. این سنگ، یک نشانه است همان‌طور که کعبه.

تلبیه

تلبیه، آهنگی است شورانگیز که از گفتن و شنیدنش، هیبتی شگرف سرپای انسان را فرا می‌گیرد. تلبیه، پاسخی است به این ندا که می‌فرماید «الستُ بربکم، آیا من پروردگار شما نیستم؟» و زبان اعتراف ماست که می‌گوید: آری، خدایا! آری بر تو شریکی نیست. آری این چنین است و به راستی حمد و ستایش بندگان مخصوص توست و همه نعمت‌های عالم هستی و حاکمیت بر همه جهان از آن توست و هیچ شریک و همتایی نداری. آفریننده جهان لبیک

رمی جمرات

چیست رمی‌الجمر نزد خرد
نفس اماره سنگسار کنند
و تو هشیار باش که شیطان که به انحراف ابراهیم خلیل طمع داشت، چگونه از وسوسه نفس ضعیف من و تو مأیوس می‌شود؟ و بدان آن ملعون ابد از هر در و هر رنگ رخ می‌نمایاند؛ گاه از طریق زن، گاه فرزند، گاه به مال و گاه به مقام، پس بخشکان ریشه هر چه تعلق است تا در کمند صید او گرفتار نگردی. زائر باید که به اصابت سنگ‌ها یقین کند و حتی ظن و گمان بی‌فایده است و این یعنی تا یقین به راندن ابلیس نکرده‌ای از نیرنگ او در امان نیستی.

اصغر عرفان

مشق

بندگی

تکرار کن سنگ زدن را هفتبار - که عدد بی‌نهایت است - یعنی به یکبار ستیز با شیطان بسنده نکن که او خناس است و برای غارت ایمان تو هزاران چهره و افسون در کیسه دارد و از وسوسه پیوسته تو هرگز رنگ رنجوری نمی‌گیرد، اما گمان مبر که پیکار با ابلیس محال است او حتی به سنگ‌ریزه‌ای از یقین و ایمان تو می‌گریزد. در هنگام سنگ زدن تکبیر بگو یعنی در مبارزه با شیطان از توفیق الهی مدد بگیر. فاصله جمرات نزدیک است یعنی که ابلیس زود به زود به سراغت می‌آید و تو مبدا که ایام به غفلت گذرانی، و از عجایب آن که گاه در رمی شیطان، خود او حاضر است و در تو وسوسه کند که پرتاب این سنگ‌ها چه فایده؟ پس بگو ثمره‌اش اطاعت امر رب است و تسلیم در برابر او، و تحقیر تو و همه شیاطین دنیا.

سعی صفا و مروه

چون ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در آن سرزمین خشک در حول و حوش حرم رها کرد و خود به شام بازگشت، کودک شیرخواره او تشنه شد، هاجر برای نجات طفل از صفا به مروه و از مروه به صفا هفت مرتبه رفت و برگشت. ابتدا بر کوه صفا ایستاد و فریاد زد «هل من انیس و هل من مونس» و چون جوابی نشنید به کوه مروه رفت و باز فریاد زد که آیا در این‌جا انیس و مونس هست؟ و تا هفت بار بی‌جواب ماند. آن‌گاه فرشته وحی در برابرش ظاهر شد و گفت: کیستی؟ فرمود: مادر فرزند ابراهیم. فرمود این‌جا چه می‌کنید؟ ابراهیم شما را به چه کسی سپرده است؟ گفت از او پرسیدم ما را به چه کسی واگذار می‌کنی؟ و ابراهیم گفت: شما را به خدا می‌سپارم. جبرئیل فرمود: «به حق، شما را به کسی سپرده که در تمام امور کفایتان می‌کند»، و در آن وقت که کودک از فرط عطش با پاشنه پا زمین را می‌کاود، چشمه پر آبی از زیر پای او جوشید.

و این هفت بار تردد هاجر که ریشه‌ای جز ایمان و اخلاص و حفظ کودک برای خدا نداشت، از سوی پروردگار به عنوان رکنی از ارکان حج و شعاری از شعائر خدا قرار داده شد.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود «آیا می‌دانی معنای تردد بین دو کوه صفا و مروه چیست؟ یعنی خدایا من بین خوف و رجا به سر می‌برم نه خوف محض دارم نه امید محض، نه آن‌چنان است که فقط بترسم و هیچ امید نداشته باشم و نه آن‌چنان است که همه امید باشد و هیچ ترس نباشد. این تردد بین صفا و مروه همان تردد بین خوف و رجا است.» پس مؤمن و مسلمان تا زنده است خوف دارد از کارهای خود و امید دارد به لطف حق.

عرفات

دیده دریا کنم و صبر، به صحرا فکنم
و اندر این کار، دل خویش به دریا فکنم
در نهم ذی‌الحجه، کاروانیان بی‌شکيب دل به عرفات می‌سپارند، تا با حضور در این وادی مقدس اما خارج از حرم، سرمایه‌های خود را بپردازند و اجازه دوباره حضور بگیرند.

درباره نام این سرزمین روایتی معروف‌تر راز این نام را این چنین گوید که: در روز عرفه، فرشته مقرب حق جبرئیل، حضرت آدم را به این وادی آورد و چون ظهر شد به او گفت: به خطای خویش اقرار کن و مناسک و اعمال حج را بیاموز، و چون آدم به خطای خود اعتراف کرد، این سرزمین عرفات شد. این اعتراف پدر برای فرزندان او سنت شد تا آنان نیز در عرفات، گوینده استغفار باشند. تا نگذرد ز نام سزاوار نام نیست

تا معترف به نقص نباشد تمام نیست
عرفان طلب نخست و پس آن گاه بندگی
بی‌معرفت عبادت عابد تمام نیست

در عرفات بی‌سؤال، عطا می‌کنند و بی‌بهره می‌بخشند و مگر نگفت مولای پروا پیشگان که: «گناه‌کارترین اهل عرفات آن است که از این سرزمین برگردد و گمان برد که مورد آمرزش خداوند متعال قرار نگرفته است».

قربانی

راز جاودانگی مردان حق در آن است که برای رسیدن به سوی دوست و چشیدن رضایت محبوب، هر چه جز خدا در دل دارند، برجای می‌گذارند تا پاک و مطهر به بارگاه حضرت رب وارد شوند. پس قربانی کردن هر آنچه غیر اوست و در دل و جان ما خانه گزیده مقدمه حضور است.

قربانگاه، آزمایش ماست که اگر ابراهیم، اسماعیل را که همه هستی‌اش بود به مذبح تسلیم برد، تو چه به محضر پروردگار آورده‌ای؟ از کدام شربت شیرین دنیا کام بریدی تا شراب طهور رضایت حق بنوشی؟ تو چگونه گلوئی از و طمع بریدی؟ اسماعیل تو چیست؟ مال و مقام و زن و فرزند، کدام کس پای کمال تو را بسته است؟ پس حنجره هر چه مانع است در دستان بگیر و چاقوی ایمان را بر گلویش بفشار که صادق آل محمد فرمود: «گلوئی هوی و هوس را هنگام قربانی قطع کن».

منا

منا یعنی آرزو، رجا و امید، مغفرت و فضل، خیر دنیا و آخرت، تقدیر و اندازه گرفتن، آزمایش، و این وادی مقدس از همه این‌ها سرشار است.

منا وادی اجابت آرزوهاست، که درباره نامش گفته‌اند: چون در این سرزمین جبرئیل از حضرت آدم پرسید هر چه می‌خواهی تمنا کن. آدم گفت آرزوی بهشت دارم! از حضرت ابراهیم نیز همین‌گونه پرسش کرد که آرزوی خود را بیان کن، نامش منا شد. پس زائر بیت‌الله باید احساس کند که به آرزوهای خود رسیده است آن هم آرزویی که همواره با او خواهد ماند.

حلق

حلق، آزمون آخر بندگی است. زائر که در رمی جمرات، بر شیاطین درون و برون سنگ زد و بعد همه منیت‌ها را به قربان‌گاه برد، اینک باید مهر بندگی بر پیشانی بکوبد. اکنون وقت آن است که جمال خویش را به پای آن جمیل قربانی کند. تراشیدن سر نیز نماد است چون دیگر اعمال حج یعنی غبار کدورت و زنگار رذالت از دل بزدا. آن‌سان که صادق آل محمد فرمود «عیب‌های ظاهر و باطن را با تراشیدن سر، از جانت بتراش و ریشه کن کن».